

بسم الله الرحمن الرحيم

## نقد کتاب نگاهی نقادانه به مبانی نظری نبوت

مقدمه

چندی پیش عزیزی نسخه‌ای از کتاب «نگاهی نقادانه به مبانی نظری نبوت» نوشته آقای حجت الله نیکویی برایم فرستاد و از من پرسید که آیا تمایلی دارم با نویسنده مناظره‌ای داشته باشم؟ من با اینکه انگیزه چندانی برای مناظره ندارم (چرا که در مناظره‌ها عملاً بیش از آنکه جستجوی حقیقت مد نظر باشد غلبه بر حریف مد نظر است)؛ اما اگر قرار بر مناظره باشد مناظره مکتوب را ترجیح می‌دهم که چون مخاطب فرصت تأمل دارد، ظرفیت بحث منطقی بیشتری دارد و دست کم فضای هیجانی کمتری بر آن حکمفرما خواهد بود.

از این رو، فعلاً به عنوان گام اول نقدهایی بر مقدمه کتاب ایشان نوشتم که دست کم موضع کلان حقیر نسبت به مواضع این کتاب معلوم شود (به این سبک که فرازهای مقدمه کتاب، یکی یکی نقل، و سپس نقد می‌شود)؛ و در پایان و متناسب با فراز پایانی مقدمه ایشان، پیشنهاد خود را در خصوص موضوع مناظره بیان خواهم کرد.

متن کتاب:

پیروان ادیان الهی برای توجیه باور خود به کتاب‌های آسمانی موجود، ابتدا باید وجودخدایی متشخص و انسان وار را که عالم مطلق، قادر مطلق و خیرخواه مطلق است، اثبات کنند (یعنی هم وجود خدا و هم متصف بودن او به اوصاف مذکور باید اثبات شود)

... من در این کتاب وجود خدای عالم و قادر و خیرخواه را مفروض می‌گیرم و بحث خودم را از نبوت آغاز می‌کنم.

نقد:

انسان وار بودن خداوند از باورهای نادرستی است که در الهیات مسیحی رخ داده و متأسفانه در این متن هم تکرار شده است. در آموزه‌های اسلامی در عین اینکه خداوند انسان وار نیست و حتی شروع و پایان مهمترین ارتباط انسان با خداوند با تعبیر «الله اکبر» است که داعیان خود دین (یعنی اهل بیت ع) تصریح کرده‌اند که مقصود از این تعبیر «الله اکبر من ان یوصف» است (و این تصریح ایشان با شواهد متعددی از متن قرآن کریم همراه است مانند «سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ» (صافات/۱۵۹)) در عین حال از آنجا که اساساً زبان انسان برای تفاهم چاره‌ای جز استفاده از اسامی (اسم بالمعنی الاعم که در مقابل فعل و حرف است) ندارد ناچار از استفاده از تعبیری است که ظاهر وصفی دارند؛ و از آن سو مکرر انسانها از تشبیه (یعنی تلقی

انسان وار از خداوند) برحذر داشته شده اند؛ که اینکه اساساً درک صفات خداوند چگونه است و اینکه چگونه برترین مفسر قرآن (حضرت علی ع) چگونه در چند عبارت پیاپی این دو جمله را فرموده است: «لَيْسَ لِي صِفَةٌ حَدٌّ مَحْدُودٌ» «كَمَالُ الْإِخْلَاصِ لَهُ نَفْيُ الصِّفَاتِ عَنْهُ» (که همین پیاپی بودنش آشکار است که وی این دو را در یک راستا می‌دیده نه متناقض، چرا واضح است که یک انسان عاقل در جملات پیاپی تناقض نمی‌گوید) از بحث‌های بسیار جالب در حوزه الهیات اسلامی است؛ که چون مولف محترم وارد این بحث نشده به همین مقدار بسنده می‌شود.

البته این مقدار با نویسنده همراهی می‌کنم که در حد درک توصیفی ما، خداوند باید عالم مطلق و قادر مطلق و خیرخواه محض باشد؛ و این را یکی از مقدمات بحث نبوت می‌توان دانست. عرض بنده این است که اثبات این اوصاف در معنای صحیح خود برای خداوند هیچ تلازمی با تلقی انسان‌وار از خداوند ندارد.

#### متن کتاب

پس از این مرحله باید اثبات کنند که این خدا در طول تاریخ با افرادی خاص (که در عرف دینداران نبی یا پیامبر خوانده می‌شوند) سخن گفته و تعالیمی را به آن‌ها وحی کرده و آنان را مأمور هدایت دیگران نموده است (اصل نبوت). سپس باید اثبات کنند که فردی که آن‌ها او را به عنوان پیامبر می‌شناسند و به او ایمان آورده‌اند، واقعاً پیامبری الهی بوده (نه مدعی دروغین نبوت) و آن چه به عنوان سخن خدا به مردم عرضه کرده، واقعاً وحی الهی و سخن خدا بوده است، نه اندیشه‌ها و توهمات شخصی ویا القائات شیطانی. پس از آن باید با ارائه شواهد و قرائن محکم نشان دهند که متن کتاب مقدسشان که بنا به مدعای آن‌ها از طرف خدا به پیامبرشان نازل شده دقیقاً و بدون هیچ تغییر و تحریفی به دست ما رسیده است و در نتیجه عین کلام خدا محسوب می‌شود. بدون پیمودن این چند گام اساسی و مقدماتی، نمیتوان برای محتوای این متون حجیت و ارزش و اعتبار معرفت شناختی قائل شد و لذا رجوع به آن‌ها به انگیزه‌ی کشف و فهم حقایق درباره‌ی جهان هستی و راه رسیدن به سعادت و کمال، نامعقول و غیرمنطقی می‌نماید.

#### نقد

در بسیاری از کتابهای کلامی، شبیه توضیحاتی که در بالا آمده، اثبات اصل نبوت را بر اثبات نبوت خاصه مقدم داشته‌اند، و ادله‌ای بر ضرورت نبوت اقامه کرده‌اند؛ و ایشان در بخش اول ابتدا (صفحات ۱۱-۵۸) به سراغ برخی از این ادله رفته و به مناقشاتی در آنها پرداخته است؛ و سپس (صفحات ۵۹-۸۳) به سراغ مناقشه در دلالت معجزه بر صدق نبی رفته است. علاوه بر اینکه، هیچ دلیل منطقی‌ای در کار نیست که پرداختن به نبوت خاصه، نیازمند بحث از نبوت عامه باشد؛ یعنی می‌توان مساله را مستقیم از نبوت خاصه شروع کرد؛ یعنی همین که وجود خدایی که عالم مطلق و قادر مطلق و خیرخواه محض باشد پذیرفته شود،

اگر کسی ادعای نبوت کرد و دلیل بر صدق ادعای وی خویش آورد می‌توان صدق وی را بررسی کرد بدون اینکه نیاز باشد ابتداء بررسی کرده باشیم که آیا اصل نبوت ضروری عقلی دارد یا خیر. به تعبیر دیگر اصل نبوت امری ممکن است بالامکان عام (یعنی هیچ دلیلی بر استحاله عقلی آن وجود ندارد) و همین که ممکن بود، با صرف ادعای کسی بر وقوع آن، می‌توان این ادعا را مورد ارزیابی قرار داد؛ و خود مولف محترم نیز در ص ۵۹ کتاب صریحا این را قبول کرده است.

#### متن کتاب

عموم دینداران معتقدند که خداوند در گذشته‌های دور با افرادی خاص به طور مستقیم و یا به واسطه فرشتگان سخن گفته و آنها را مأمور هدایت و راهنمایی انسانهای دیگر کرده است. مجموع تعالیم این پیامبران که در طول دوران رسالتشان از طریق وحی دریافت کرده‌اند، در کتاب‌هایی جمع‌آوری شده و بدست ما رسیده است. قرآن (به عنوان مثال و بنا به ادعای مسلمانان) مجموعه‌ی آیاتی است که در طول ۲۳ سال بر محمد نازل شده است. بنابراین متکلمان مسلمان ابتدا باید با دلیلی محکم و خدشه‌ناپذیر، نبوت محمد را اثبات کنند. پس از این مرحله برای اثبات آسمانی بودن قرآن کنونی دو راه وجود دارد:

#### نقد

اینکه نویسنده اثبات نوبت شخص حضرت محمد (نبوت خاصه) را مقدم بر اثبات آسمانی بودن قرآن قلمداد کرده یک ادعای بی‌دلیل است که اتفاقاً نادرست هم هست. اگر مسلمانان نبوت خاصه را بر اساس معجزه بودن قرآن قبول کرده‌اند (که منطقی‌تر است) روش معرفتی معتبر برای باور به ادعای نبوت یک نفر، اثبات معجزه‌ای از جانب اوست، خود اثبات آسمانی بودن (و به تعبیر دقیق‌تر معجزه بودن قرآن که ایشان در گام‌های بعد دقیقاً این را می‌خواهد زیر سوال ببرد) برای اثبات نبوت وی کافی است. لذا این گونه نیست که اول باید نبوت پیامبر ص را اثبات کنیم بعد درباره آسمانی بودن قرآن بحث کنیم؛ بلکه با اثبات آسمانی بودن (و به تعبیر دقیق‌تر: معجزه بودن) قرآن، نبوت شخص پیامبر ص اثبات می‌شود.

#### متن کتاب

پس از این مرحله برای اثبات آسمانی بودن قرآن کنونی دو راه وجود دارد: راه اول این است که وثاقت تاریخی متن آن را اثبات کنند، یعنی با دلیل و شواهدی محکم نشان دهند که قرآن کنونی دقیقاً و بدون هیچ تغییر و تحریفی همان قرآنی است که به محمد وحی شده است.

... راه اول نمی‌تواند به نتیجه‌ای قطعی منتهی شود، زیرا تاریخ علمی ظنی است، یعنی گزاره‌های تاریخی به گونه‌ای قطعی و یقینی قابل اثبات نیستند.

## نقد

اینکه «راه اول نمی تواند به نتیجه ای قطعی منتهی شود، زیرا تاریخ علمی ظنی است، یعنی گزاره های تاریخی به گونه ای قطعی و یقینی قابل اثبات نیستند» ادعایی نادرست، و مبتنی بر برداشت نادرستی از استدلال است که استدلال را منحصر در استدلالهای مربوط به حوزه های دوازده گانه قلمداد می کند؛ در حالی که جنس باورها و به تبع آن استدلالهای معرفتی انسان برای باور موجه به گزاره ها منحصر در نظام استدلالهای دوازده گانه نیست؛ بلکه در خصوص بسیاری از واقعیات عینی (بویژه واقعیات حسی به عنوان واضحترین واقعیات) بر اساس تشابک شواهد [= کنار هم قرار دادن و شبکه برقرار کردن بین شواهدی که هریک به تنهایی از عهده اثبات مدعا نمی تواند برآید؛ اما برآیند آنها در یک نظم شبکه ای مدعا را اثبات می کند] به باور معرفتی قطعی می رسیم؛ مخصوصا در عرصه تاریخ این سخن جدی تر است که عمده استدلالهای ما مبتنی بر تشابک شواهد است.

اتفاقا بسیاری از معرفتهای ما (قریب به اتفاق همه معرفتهای ما در حوزه های علوم طبیعی و انسانی، غیر از معرفتهایی که مبتنی بر نظام دوازده گانه هستند همانند معرفتهای هندسی و حسابی و معدودی از معرفتهای فلسفی) معرفت تاریخی است؛ از جمله وجود خود آقای حجت الله نیکویی و اینکه این کتاب توسط ایشان نوشته شده است.

از آن مهمتر، اگر نگاه دقیقی به ماهیت گزاره تاریخی داشته باشیم (= گزاره ای درباره واقعیتی که الان بالفعل موجود نیست و ما بر اساس اخباری که از آن به ما رسیده درباره اش اطلاع پیدا کرده ایم) همه گزاره های محسوسی که برای ما نقل می شود و ما خودمان آن امر محسوس را مستقیما درک نکرده ایم از جنس گزاره تاریخی است؛ بلکه در یک نگاه دقیقتر، حتی امر محسوسی که مستقیم درک کرده باشیم اما الان در ارتباط ادراکی مستقیم آن نیستیم و صرفا بر اساس حافظه از آن سخن می گوئیم، نیز از جنس گزاره تاریخی است. اینکه گمان کنیم فقط آنچه مثلا مربوط به صد سال قبل است گزاره تاریخی است اما آنچه مربوط به یک ساعت قبل است گزاره تاریخی نیست صرفا یک باور مبتنی بر مشهورات و غیرمعتبر است و منطقا ارزش معرفتی گزاره مربوط به یک ساعت قبل تفاوتی با گزاره مربوط به صد سال قبل نمی کند. تنها چیزی که در ذهن ما بین این دو فرق می گذارد این است که چون بررسی شواهد مربوط به قبول گزاره ای که درباره واقعیت یک ساعت قبل سخن می گوید برای ما راحت تر است گمان می کنیم که این دو جنس گزاره با هم تفاوت دارند. از این رو، خود اینکه بگوئیم چون تاریخ علمی ظنی است بر هیچ مطلب معرفتی معتبری درباره گزاره های تاریخی نمی توان داشت نه تنها یک ادعای بی دلیل است بلکه برخلاف بسیاری از ادله دیگری است که مبنای هر استدلال عادی بین دو نفر است. متاسفانه این ادعای نادرست، مبنای بسیاری از نقدهایی است که در این کتاب مشاهده می شود؛ یعنی نویسنده همین که یک مطلب تاریخی بوده، و یا

جنس یک گزاره از جنس گزاره‌هایی بوده که اثبات آن با روشهایی غیر از روشهای مبتنی بر منطق دوازده‌گانه انجام می‌شود، اثبات آن را ناممکن قلمداد کرده، و کسی که از اثبات چنان گزاره‌ای سخن گفته را بی‌اطلاعی از روشهای استدلالی متهم کرده است.

#### متن کتاب

راه دوم این است که ویژگی و خصوصیتی را در قرآن نشان دهند که منطقی‌حاکمی از آسمانی بودن آن باشد.

... راه دوم نیز با این مشکل مواجه است که اصولاً نمی‌توان ویژگی‌ای را تصور کرد که وجود آن در یک کتاب، نشان دهنده‌ی آسمانی بودن آن کتاب باشد. اما به هر حال متکلمان مسلمان تلاشهای زیادی در اثبات نبوت محمد و آسمانی بودن قرآن کرده‌اند.

#### نقد

در مورد راه دوم هم ادعای بی‌دلیل است. همان‌گونه که اثبات هر مدعا نیازمند دلیل منطقی است ادعای ناممکن بودن یک امر هم نیازمند دلیل منطقی است. «ناممکن بودن» ادعای «ضرورت» است و اثبات ضرورت یک مطلب، کاری دشوار و نیازمند ادله منطقی دوازده‌گانه است؛ که در بسیاری از حوزه‌های معرفتی یافت چنین دلیلی بسیار بعید است. ایشان نوشته‌اند «اصولاً نمی‌توان ویژگی‌ای را تصور کرد که وجود آن در یک کتاب، نشان دهنده‌ی آسمانی بودن آن کتاب باشد»؛ سوال ما این است که بر اساس کدام اصول؟ آیا مقصودشان اصول بدیهی اولی است؟ من هیچ گزاره بدیهی اولی‌ای که بتواند استحاله چنین تصویری را اثبات کند سراغ ندارم؛ آیا مقصودشان اصول منطقی است؟ اساساً نمی‌فهمم چگونه یک دلیل منطقی می‌تواند استحاله یک تصور را اثبات کند. در یک نگاه عمیق حتی پارادوکسیکال بودن یک تصور دلیل بر استحاله آن تصور نیست؛ بلکه تنها دلالت بر استحاله وقوع خارجی آن تصور دارد. اگر هم مقصود ایشان از استحاله تصور، ناممکن بودن وقوع خارجی مابه‌ازای این تصور است ابتدا باید اثبات کنند که ترکیب اضافی «کتاب آسمانی» - و به عبارت ایشان: «آسمانی بودن یک کتاب» - تصویری پارادوکسیکال است، تا نوبت به بحث از وقوع خارجی ما به ازای آن برسد؛ و «آسمانی بودن» و «کتاب» دو مفهوم متباین‌اند که هیچ‌گونه تناقضی بین آنها لااقل برای بنده قابل تصور نیست؛ و خوب است ایشان استدلال و بیان خود برای پارادوکسیکال بودن این ترکیب را ارائه دهند.

#### متن کتاب

من در این کتاب ابتدا آموزه‌ی نبوت در معنای عام و سپس (در بخش دوم) ادله‌ی متکلمان مسلمان در اثبات نبوت محمد و آسمانی بودن قرآن را مورد نقد قرار داده‌ام. پس از آن (در بخش سوم کتاب) با استناد به منابع تاریخی مسلمانان ماجرای جمع‌آوری و تدوین قرآن را نقل کرده و با طرح پرسش‌های

متعدد تردید هایی در وثاقت تاریخی متن قرآن افکنده ام. سپس (در بخش چهارم) با نقد و بررسی محتوای قرآن کنونی، و حیانی بودن آن را به چالش کشیده ام. بنابراین حتی اگر وثاقت تاریخی قرآن به نحوی اثبات شود (یعنی معلوم شود که محتوای قرآن کنونی واقعاً و بدون هیچ تغییر و تحریفی عین همان کلمات و جملاتی است که محمد به عنوان وحی الهی به مردم عرضه کرد)، این خود دلیلی تازه در تضعیف ادعای نبوت محمد از آب در می آید.

نقد و پیشنهاد برای ادامه بحث

با توضیحات فوق و نیز بر اساس مطالبی که در پاسخ فراهای قبل عرض شد، از نظر حقیر: بخش اول و دوم ادعای ایشان برای مدعای محل بحث، ارزش بررسی ندارد؛ یعنی حتی اگر اشکالات ایشان وارد باشد (که نیست؛ و از نظر حقیر عمدتاً ناشی از سوء تفاهم در خصوص مدعیات مطرح شده است)، وقتی اثبات نبوت خاصه، منطقاً نیازمند اثبات نبوت عامه نیست، اینکه ایشان ادله نبوت عامه را زیر سوال ببرند منطقاً نمی تواند وقوع نبوت حضرت محمد ص را زیر سوال ببرد؛ زیرا اولاً آن ادله در صدد اثبات ضرورت نبوت بوده اند؛ در حالی که وقوع نبوت، صرفاً نیازمند امکان آن (و عدم استحاله آن) است و استحاله نبوت نیازمند دلیل است؛ و

ثانیاً رد دلیل منطقاً رد مدعا نمی کند؛ یعنی حتی اگر ادله متکلمان در اثبات نبوت عامه نادرست باشد منطقاً نتیجه نمی شود که مدعای آنان نیز نادرست است بلکه برای نادرست بودن مدعای آنان باید مستقلاً دلیل اقامه شود.

در خصوص بخش سوم هم در حد مطالعاتی که حقیر دارد عمده تحلیل ها و ادعاهای ایشان ناشی از بی اطلاعی از جریان بسیار مهم تعدد قراءات بوده است که البته متأسفانه در فضای معاصر حوزه های علمیه هم این بی خبری رواج دارد، و در حد فهم حقیر، هم مرحوم محدث نوری که به نوعی سخن از تحریف قرآن به میان آورده و هم بسیاری از منتقدان متاخر وی، صورت مساله را اشتباه متوجه شده اند؛ و در خصوص متن حاضر هم، اگر کسی به واقعیت بسیار مهم تعدد قراءات نازل شده بر پیامبر ص آگاهی داشته باشد عمده استدلالات ایشان برایش صرفاً دلالت بر بی اطلاعی ایشان از تاریخ دارد.

بخش چهارم هم از جنس استدلالهایی است که در طول قرون گذشته بارها از جانب مسیحیان و دیگر منتقدان اسلام مطرح شده و پاسخ داده شده است؛ و به نظر می رسد اگر کسی بخواهد در نبوت بحث کند مناقشات خیلی جدی تری هست که حداقل بحث کردن درباره آن مناقشات ثمره معرفتی دارد.

از این رو، اینکه انگیزه ای ندارم که بخواهم به سبک فوق تک تک عبارات ایشان را مورد نقد و بررسی انجام دهم؛ اما در میان بحث هایی که ایشان مورد انتقاد قرار داده اند به نظر حقیر نحوه طرح تحدی قرآن

توسط برخی از متکلمان، مناسب واقعیت بحث مهم تحدی نیست، لذا آمادگی دارم وارد بحث در خصوص تحدی قرآن شوم و صورت مساله را تبیین کنم تا ببینیم اگر صورت مساله تحدی به نحو صحیحی ارائه شود آیا اشکالاتی که بر تحدی قرآن مطرح است وارد است یا خیر.

حسین سوزنجی

۸ مهر ۱۴۰۲